ماجراي فدک

علي‌ محمد بشارتي

تلاش ما بر آن است با بررسي دقيق موضوعِ فدك و كاوش در اسناد مربوط به آن و تجزيه و تحليل مدارك مختلف، به اين رويداد تاريخي بپردازيم.

علاقمندي شديد نگارنده به اين موضوعِ حساس، به‌ گونه‌اي است كه از سال‌ها پيش اسناد و مدارك مختلف مربوط به فدك را از كتب معتبر اهل سنت و تشيّع استخراج و فيش برداري نموده و پس از دسته بندي به صورت دقيق تنظيم كرده‌ام.

اكنون كه پس از 20 سال، با عنايت ويژة پروردگار سبحان، به نگارش اين رويداد مهم اقدام مي‌‌شود، تقريباً اسناد و مدارك آن كاملاً در دسترس مي‌ باشد.

از سوي ديگر، با توجّه به اهميت اين موضوع از ديد شيعه و توجّه خاص بسياري از بزرگان اهل تسنن به اين رويداد، دو اقدام جديد به تلاش‌هاي مستمر گذشته اضافه شده است:

1ـ سفر به منطقة فدك؛ نگارنده از مناطق بدر و حنين و تبوك و خيبر و فدك ديدار كرده و منطقه را به لحاظ استراتژيكي مورد بررسي دقيق (البته از ديد خود) قرار داده‌ و يادداشت‌هاي مفيد تهيه كرده‌ام. شايد اين تحليل دقيق، نخستين بار است كه در زبان فارسي منتشر مي‌ شود.

2ـ بررسي‌ دقيق‌ تر اسناد؛ همانگونه‌ كه پيش‌ تر اشاره شد، مدارك مربوط‌ به فدك، هرچند از قبل تهيه وتنظيم گرديده، ولي براي پرهيز از يكجانبه‌ گرايي و جلوگيري از عجله و شتاب ـ كه با كارهاي پژوهشي وتحقيقاتي منافات آشكار دارد ـ اسناد مربوط ، مجدداً مورد بررسي و مطالعه قرار گرفت تا چيزي از قلم نيفتد.

سرزمين فدك

درجنوب شرقي مدينه و در نزديكي‌هاي خيبر، آبادي‌هاي پراكنده‌ وچشمه‌ سارها و قنات‌ هاي فراواني در قديم وجود داشته که آن را «فدک» مي‌ خواندند.

با توجه به هواي داغ، گرم و خشك مكه و هواي گرم مدينه، فدك از هوايي نسبتاً ملايم برخوردار بوده و هنوز هم نسبت به مكه و مدينه، هواي بهتري دارد.

اين سرزمين سوق الجيشي و تپه ماهورها سرزميني بسيار آباد و پرمحصول بوده و از اين رو، همواره مورد توجه ساكنان و مردمي بوده كه با اهالي آنجا در داد و ستد و رفت و آمد بوده‌اند.

فاصلة فدک تا مدينه حدود140 كيلومتر است. به جهت حاصلخيز بودن سرزمين آن، يهوديان از دير باز بر آن استيلا يافته و قدرت سياسي، نظامي و اقتصادي خود را بر اطراف توسعه دادند و تقريباً همة مناطق؛ اعم از يثرب وحومه را زير سلطة سنگين خود گرفتند.

سلطه بر اين سرزمين حاصلخيز و آباد، به يك نبرد نظامي نيرومند نياز دارد؛ به همين دليل سران سلطه‌گر يهود و رؤساي قبايل آن، همواره براي جلوگيري از نفوذ بيگانگان در قلمرو گستردة خود، در يك حالت نظامي دائمي به سر مي‌بردند.

اگر سخن يعقوبي را در مورد جمعيت يهوديان اين منطقه بپذيريم، حساسيت منطقه و موقعيت ويژة آن مشخص مي‌‌ شود. يعقوبي جمعيت اين منطقه را در آن زمان بالغ بر بيست هزار نفر نوشته است.(1)

موقعيت فدك

يهوديان ازديرباز، عناصري حريص و مال دوست بوده‌‌اند. درست است که مهاجرت آن‌ ها به مدينه، برابر بعضي از اسناد، به منظور گرويدن به اسلام و ايمان آوردن به پيامبر اسلام بوده، اما خوي مال دوستي و دنيا طلبي‌ شان باعث شد كه پس از بعثت حضرت محمد، نه تنها به اسلام ايمان نياورند كه به عكس، در تمامي توطئه‌ها و پيكارهايي كه بر ضدّ اسلام صورت مي‌گرفت سهيم شدند. آنان عناصري موقعيت‌ شناس واقتصادي بودند. استقرار در بهترين وخوش‌ آب‌ وهواترين و استراتژيک‌ ترين نقاط جزيرة العرب ـ که فدک يكي از آن‌ ها بود ـ از همين خصلت آنان نشأت مي‌ گرفت.

فدك سرزميني تپه ماهور و كوهپايه‌ بود. اين مسأله را علاوه بر اين‌ كه نگارنده خود از نزديك مشاهده كرده، اسناد تاريخي نيز دليل محكمي است بر اين ادعا.

واقدي‌ که مورخ قرن دوم بوده و درسال207 قمري از دنيا رفته است، مي‌نويسد:

«يهويان مردمي بودند كه همواره محصول و ميوه داشتند. آب‌هاي ايشان; چون آب ناحية «تيماء» ، چشمه‌اي بود كه از بُن كوهي جريان داشت و هيچ‌ گاه كم نمي‌شد. خيبر آن قدر آب داشت كه گويي بر روي آب قرار گرفته است. فدك هم اينگونه بود.» ( 2 )

از نوشتة واقدي بر مي‌ آيد که فدک منطقه‌ اي کوهستاني بوده؛ زيرا درآن چشمه هايي وجود داشته است.

بسياري از مورّخان نوشته‌اند: فاصلة فدك تا مدينه دو روز راه بوده است.(3) به نظر مي‌ رسد اين سخن درست باشد؛ زيرا در آن روزگار و با وسايل آن زمان، هر روز مي‌ توانستند حد اکثر 70 کيلومتر راه طي کنند، جز موارد استثنايي و ضروري که با اسب‌ هاي تندرو بسيار بيش از اين مي‌ پيمودند. حال با توجه به اين‌ که اغلب اسناد حاکي است فاصلة فدک تا مدينه دو روز بوده، البته با وسايل نقلية مرسوم زمان پيامبر كه اسب، استر و يا شتر بوده است، نتيجه مي‌ گيريم که فاصلة فدك تا مدينه حدود140 كيلومتر است نه بيشتر. بنابراين، بعضي از نظريات، كه فاصلة مدينه تا فدك را 220 يا 250 كيلومتر دانسته‌ اند صحيح به نظر نمي‌ رسد.

محصول فدك

عمده توليدات فدك خرما بوده و اگر جو يا گندمي توليد مي‌شده، قابل توجه و ملاحظه نبوده است.

به گفتة برخي روايات، محصول ساليانة فدك 24 و يا 70 هزار دينار بوده است.(4) البته هر دو دسته روايات مي‌‌تواند درست باشد؛ زيرا همانگونه كه گفتيم، عمده محصولات فدك خرما بوده و نخل خرما درختي است پر محصول که يک سال خوب ثمر مي‌دهد و سال بعد حدود يك سوم محصول سال قبل بار مي‌آورد.

بنابراين، عدد 70000 دينار، متعلق به سال‌ هاي پر محصول و24000 دينار (حدود يك سوم هفتاد هزار دينار) مربوط به سال‌ هاي كم محصول است؛ يعني متوسط درآمد ساليانة فدك چيزي حدود50 هزار دينار بوده است.

درآمد سابق فدك به وجه رايج امروز

تبديل درهم و دينار ـ كه وجه رايج زمان پيامبر بوده ـ به وجه رايج امروز، كار دشواري نيست. هر دينار معادل ده درهم و هر درهم به وجه رايج امروز، حدود بيست هزار ريال (دو هزار تومان) مي‌ شود. پس در آمد ساليانة فدك به وجه رايج امروز، چيزي حدود يك ميليارد تومان بوده است.

ممكن است برخي در رقم ياد شده ترديد كنند. اکنون براي روشن شدن ذهن اينگونه افراد، توضيح مي‌ دهيم كه برابر آنچه كتب معتبر شيعه در مورد در آمد ساليانة فدك نقل كرده‌اند و مرحوم شيخ عباس قمي در سفينة البحار آورده،(5) محصول ساليانة فدك 24 و يا 70 هزار دينار بوده است.

گفتيم كه تفاوت عدد24 هزار دينار و 70 هزار متعلّق به توليدات متفاوت خرماي فدك در سنوات مختلف بوده است. بنابراين:

در آمد دو سال فدك (دينار)

94000 = 24000 + 70000

ميانگين درآمد ساليانة فدك (دينار)

47000 = 2 / 94000

در آمد متوسط ساليانة فدك(ريال) 000/000/940=47000\*20000

از طرفي تقريباً همة محقّقان، هر دينار را ده برابر درهم( 6 ) و هر ده دينار را معادل هفت مثقال طلا نوشته‌اند،(7) پس اگر قيمت هرمثقال طلا را امروز000/362 ريال( 8 ) محاسبه كنيم، عدد زير به دست مي‌آيد:

قيمت هفت مثقال طلا يا ده دينار به ريال 000/492/2 =7\*000/356

قيمت يك دينار به ريال

00/249=10 \* 000/492/2

ما براي سادگي محاسبات، قيمت هر دينار را بيست هزار تومان گرفته‌ايم تا محاسبات بعدي براي عموم قابل درك و فهم باشد.

وچون متوسط در آمد ساليانة فدك 50 هزار دينار بوده است، به تومان مي‌شود:

يك ميليارد تومان در آمد ساليانة فدك

(000/000/1000=000/200\*000/50)

افرادي كه متوجه نشدند، يک بار ديگر محاسبات را ملاحظه کنند.

وسعت و گسترة فدك

حال‌ كه دانستيم حداقل در آمد ساليانة فدك چيزي حدود يك ميليارد تومان بوده است، با يك محاسبة علمي مي‌توانيم وسعت فدك را هم به دست آوريم.

نخلبان‌ها و آشنايان به نخلداري و نخلكاري، به‌ خوبي مي‌دانند كه مقدار توليد خرما از هر نخل متفاوت است و اين تفاوت، به چند عامل بستگي دارد:

1 ـ موقعيت زمين: هر چه زمين مناسب‌ تر باشد، توليد خرما بيشتر و كيفيت آن بهتر مي‌شود. در زمين‌هاي ماسه‌اي و شنزار، نخل زودتر و بهتر ثمر مي‌دهد.

2 ـ آب و هوا : نخل در مناطق گرم و مرطوب، محصولِ مطلوب‌ تري دارد و نيز در هنگام بارداري، بايد هر هفته آب بخورد. گرم و خشك بودن محيط، كميّت و كيفيت خرما را پايين مي‌آورد.

3 ـ پيري و جواني: نخل جوان، خرماي ممتاز و زياد ندارد. نخل پير نيز خرماي فراوان ومطلوب نمي‌دهد. بهترين خرما مربوط به نخل‌هاي15 تا40 ساله است. گفتني است عمر نهايي نخل، مانند عمر انسان، از 80 تا 100 سال است.

4 ـ انواع خرما: تاكنون بيش از 70 نوع خرما در جهان شناسايي شده است. خرماي جنوب كشورمان (ايران) از بهترين خرماهاست. خرماي مطلوب، خرمايي است كه قندش متوسط و پروتئين و مواد مُغذّي آن مناسب باشد. در مناطق جنوب ايران، نزديك به 25 نوع خرما وجود دارد. بهترين خرماي ايران، خرماي شاهاني است.

خرماي كشورهاي شمال آفريقا؛ مانند الجزاير، تونس و مراكش بهترين و گرانترين خرما در دنياست. قيمت هر كيلو خرماي اين كشورها در اروپا، حدود5 تا 10 دلار است؛ يعني 000/40 تا 000/80 ريال.

در کشور عربستان بيش از ده نوع خرما وجود دارد. خرماي مدينه مطلوب و خوب است. قيمت هركيلو خرماي بسيار معمولي در عربستان ده ريال سعودي است؛ يعني25000 ريال به پول ايران. البته اين خرما از پست‌ ترين و ارزان‌ترين خرماهاي سعودي است. قيمت خرماهاي بسيار مرغوب اين كشور، هر کيلو تا 100 ريال سعودي؛ يعني بيش از بيست هزار تومان است.

اگر توليد متوسط خرماي هر نخل را در سال 50 كيلو و هر كيلو گرم خرما در زمان پيامبر را يک درهم به حساب آوريم، مي‌توانيم مقدار توليد نخل‌ هاي مزرعة فدك را با محاسبة زير به‌ دست آوريم:

در آمد متوسط ساليانة فدك با درهم500000=10\*50000

تعداد نخل‌هاي فدك

10000=50 / 500000

خرمابان‌ ها به خوبي مي‌دانند كه متوسط فاصلة لازم براي كاشت و داشت هر اصله نخل حدود ده متر است. بنابراين، وسعت فدك با محاسبة زير به‌ دست مي‌آيد:

وسعت فدك

000/100=10\*000/10 متر مربع

و چون هر ده هزار متر، يك هكتار است، پس وسعت فدك حدود 10 هكتار بوده است. البته اين محاسبه با دقت و مراقبت و مطالعه و تفحص صورت گرفته است و اولين باري است كه چنين محاسبه‌اي انجام مي‌شود.

وسعت فدك به هكتار

10=000/10 / 000/100

پس خلاصة اين بخش از بحث فدک، به قرار زير است:

1ـ وسعت : 10 هكتار

2 ـ تعداد نخل‌ ها : 10000

3 ـ در آمد ساليانه: يك ميليارد تومان

4 ـ مقدار توليد: 500 تن يا پانصدهزار كيلو

البته در محاسبات فوق، كه مستند به روايات و مسائل علمي در امور كشاورزي و توليد صنعتي است، كمترين ترديدي نيست. وسعت فدك و توليدات خرما و عايدات ساليانة ياد شده، قدري بيشتر از مراتب فوق است اما اين تفاوت در نتيجه گيري تأثير چنداني ندارد.

اشكالات وارد بر اين بحث

اشكالات و ايرادهايي كه ممكن است خوانندگان و پژوهشگران بر اين بحث بگيرند، از دو دسته و گروه خارج نيست:

1ـ گروهي ممكن است اين بحث را فاقد مبناي علمي بدانند و اصولاً بحث در بارة يك مزرعه را توهين به ساحت عده‌‌اي! تلقّي كنند که بايد گفت اين ايراد كاملاً وارد است! و اصلاً بحث‌هاي اين كتاب و ديگر آثار نويسنده تماماً از ديد چنين کساني پر از اشكال است؟!

2ـ گروهي ديگر، صاحبنظران و پژوهشگران و محقّقان هستند که ممكن است كليّت بحث را بپسندند ولي در آمار و ارقام آن ترديد كنند. براي روشن شدن اذهان اين عزيزان، به نکاتي اشاره مي‌كنيم:

الف: از آنجاكه اين بحث كاملاً جديد و بي‌سابقه است و در اسناد؛ اعم از فارسي و عربي، ردپايي از آن ديده نمي‌شود، ممكن است اعجاب انگيز باشد ولي با دقت در اسناد و محاسبات، صحّت ارقام به اثبات مي‌رسد.

ب: در اذهان ما، از فدك، يک مزرعة دور افتاده و كم ثمر تصوير شده است، در حالي‌ که فدك از يك مبحث ساده، كه عده‌اي دنبال آن بودند، به يك بحث علمي، اعتقادي، فلسفي و به قول امروزي‌ها به صورت يك بحث استراتژيك و راهبردي در آمده و هزار و چهارصد سال است که همچنان بحثي چالشي است.

ج: عده‌اي ممكن است در مورد در آمد ساليانة فدك ترديد كنند. راستي كه عدد يك ميليارد تومان عدد درشتي است. اگر خوانندگان به ياد داشته باشند، قيمت يك دلار قبل از انقلاب 80 ريال و قيمت هر قطعه سكة رايج آن‌ روز7500 تا 8000 ريال بود،

ولي امروز دلار 8370 ريال و هر قطعه سكه بهار آزادي 000/895 ريال است؛( 9 ) يعني قيمت دلار صد برابر و قيمت هر سكه نيز حدود صد برابر افزايش يافته است. با اين محاسبه مي‌توانيم بگوييم در آمد ساليانة فدك به قيمت بيست و پنج سال پيش، ده ميليون تومان بوده است.

د: گفتيم اين مبحث جديد است، ولي طرح، توضيح و تفسير و تشريح آن مبتني بر اسناد و مدارك غير قابل انكار مي‌باشد. در محاسبات، كمترين خبط و خطايي راه نيافته است. اسناد و مدارك و مباني آن هم محكم است. بنابراين، جاي اشكال نمي‌ماند. ولي عزيزان با بررسي مستندات، به درستي محاسبات و نتيجه‌ گيري پي‌مي‌برند.

هـ : خوب است نگاهي به بعضي از اسناد و مدارك تاريخي بيندازيم تا اعداد و ارقام ارائه شده، علمي‌تر و دقيق‌تر جلوه كنند. سيد قطب نويسندة معروف سني مصري مي‌نويسد:

«روزي كه عثمان کشته شد (سال 35 هجري)، يكصد و پنجاه هزار مثقال طلا و يك ميليون درهم نقد داشت. قيمت ضياع وي (اموال غير منقول) صد هزار دينار بود. علاوه بر آن، وي داراي تعداد زيادي اسب و شتر بود.» ( 10 )

اگر از درهم و دينار و بقية دارايي عثمان بگذريم، تنها قيمت يكصد و پنجاه هزار مثقال طلاي وي، چيزي حدود پنج ميليارد و سيصد و چهل ميليون تومان مي‌شود. چون وزن مثقال امروز با زمان عثمان تغيير نكرده است؛ يعني قيمت اموال منقول عثمان 10 ميليارد تومان بوده است!

و: وقتي از آغاز اسلام و به فرمان پروردگار سبحان، امير مؤمنان (عليه السلام) جانشين بلافصل پيامبر شدند، بايد آن حضرت به لحاظ مادي نيز از امكانات لازم برخوردار باشند تا بتوانند مشكلات عديدة نيازمندان را برطرف كنند. به گفتة برخي از محقّقان و عالمان؛ پذيرش مقام و منصب، به هزينة سنگين نياز داشت.

علي (عليه السلام) براي حفظ اين مقام ومنصب مي‌‌توانستند از درآمد فدك حداكثر استفاده را بکنند. گويا دستگاه خلافت از اين پيش‌ بيني آگاه شده بود كه در همان روزهاي نخست، فدك را در دست خودگرفت.( 11 ) بايد درآمد فدك به‌ اندازه‌ اي باشد که امير المؤمنين و حضرت زهرا (عليهما السلام) بتوانند مشكلات اقتصادي مردم و ارباب رجوع را برطرف كنند. به‌ خصوص انبوه قبايل و عشايري كه تازه مسلمان بودند و از تمكّن مالي بهره‌ اي نداشتند.

ز: درآمد فدك در آغاز به مصرف عموم مردم مي‌رسيد. عثمان درآمد و عايدات آن را ميان اقوام خود تقسيم مي‌کرد. معاويه يك سوم در آمد فدك را به مروان بن حَكَم و دو سوم ديگر را به عمرو بن عثمان بخشيد. معاويه پس از به شهادت رساندن حضرت مجتبي (عليه السلام) تمامي فدك را به مروان داد.( 12 ) راستي اگر تصوّر شود كه فدك يك مزرعة معمولي و كوچك و كم درآمد بود، ارزش آن را داشت كه يك سوم آن را به مروان بن حكم بدهد و دو سوم ديگر را به فرزند عثمان هديه كند؟!

اين‌ ها دلايل نويسندة اين مقال، در تجزيه و تحليل درآمد نجومي فدك است.

درمورد ارزش فدك و درآمد ساليانة آن، به دو سند مهم استناد مي‌‌كنيم:

1. ابن ابي الحديد، دانشمند مشهور اهل تسنن در قرن ششم هجري مي‌ نويسد:

«به يكي از دانشمندان علم كلام اماميه، به نام علي‌بن تقي از شهرستان نيل گفتم آيا فدك غير از نخلستاني كوچك با زميني نه چندان بزرگ بود؟ پاسخ داد، نه، اين چنين نيست، بلكه بسيار بزرگ بود؛ به اندازه‌اي كه هم اكنون در كوفه نخلستان وجود دارد، در آن‌ جا درخت خرما بود. ابوبكر و عمر كه حضرت زهرا را از تصرف در فدك منع كردند، منظوري جز اين نداشتند كه علي (عليه السلام) نتواند از

طريق در آمد اين نخلستان نيرويي جمع كند و بر سر خلافت درگير شود. لذا به دنبال تصرف فدك، علي و فاطمه و ديگر افراد بني‌هاشم را از خمس منع كردند و نگذاشتند در خمس تصرّف كنند؛ زيرا انسان تهي دست كه مالي در بساط ندارد، همتش ناتوان و شخصيتش نزد خود خُرد و كوچك مي‌نماياند و به جاي اين‌ كه در رياست و خلافت باشد، به دنبال كسب و پيشه‌اي است تا زندگي خود را اداره كند.» ( 13 )

2. علاّمة مجلسي از كشف المهجّة سيّد بن طاووس نقل مي‌كند كه عوايد و درآمد فدك در هر سال، بيست و چهار هزار دينار و در روايتي ديگر هفتاد هزار دينار بود و شايد اين اختلاف رقمِ در آمد، مربوط به سال‌هاي مختلف است. به هر حال، از اين ثروت فروان نمي‌شود بي‌جهت چشم پوشي كرد و از آن سخن نگفت.( 14 )

در تجزيه و تحليل دو سند پيش‌ گفته، كافي است بگوييم: مقايسة نخلستان‌هاي فدك با ميزان نخلستان‌هاي كوفه، درخور توجه بسيار وتأييد محاسبات ماست. حجم نخلستان‌هاي كوفه در قرن ششم كه دورة اقتدار بني عباس و توسعة بي‌ سابقة اين شهر است، بخوبي نشان مي‌دهدكه همواره وسعت فدك و درآمد قابل ملاحظة آن، مورد توجه همگان بوده است. همچنين درآمد ساليانة فدك را اگر بخواهيم بر مبناي 24 هزار دينار (بنابر بعضي از روايات) محاسبه كنيم، چيزي حدود 480 ميليون تومان به وجه رايج امروز مي‌شود ولي چنانچه براساس70 هزار دينار حساب کنيم، به رقم نجومي يك ميليارد و چهارصد ميليون تومان مي‌رسد. هر عدد را كه بخواهيم بپذيريم، به سياست كلي خلفا و تمهيدات آن‌ ها در محروم ساختن اهل بيت و هواداران آن‌ ها از مسائل اقتصادي بر مي‌ گردد.

درمورد وسعت فدك به‌ روايتي اشاره مي‌ کنيم‌ که ازاهل تسنن نيزنقل‌ شده است:

«لما نزلت {وَ آتِ ذَا الْقُرْبي‏ حَقَّه‏} دَعَا النَّبِي (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) فَاطِمَةَ فَأَعطَاهَا فَدَكَ الكَبِيرَ».( 15 )

«زماني كه آية {وَ آتِ ذَا الْقُرْبي‏ حَقَّه‏} نازل شد، پيامبر فاطمه را خواست و فدك بزرگ را به او بخشيد.»

تسليم فدک بدون جنگ و درگيري

با توجه به پيروزي‌هاي گسترده و برق آساي مسلمانان در سرزمين‌هاي يهود، شكست سنگين يهوديان بني قينقاع و بنو قريظه، ترس زيادي در دل‌ يهود ايجاد شد. آن‌ ها يقين‌ كردند كه روزي به سرنوشت يهوديان شكست خوردة مدينه مبتلا خواهند شد، ولي لاف وگزاف‌هاي سران تبهكار يهود و حمايت‌هاي متقابل بت پرستان از آن‌ ها و حمايت آن‌ ها از بت‌پرستان، به صورت مصنوعي، مقداري به آيندة كوتاه مدت خود اميدواريِ نسبي پيدا كرده بودند كه البته اين وضعيت چندان طول نكشيد.

البته بايد بگوييم كه استحكامات نيرومند و فوق العادة يهوديان بني نضير، بعضي از مسلمانان را هم ترسانده بود. راستي هم كه استحكامات آن‌ ها نيرومند بود.

مسلمان‌ها تصور نمي‌كردند كه بتوانند بني?نضير را، با آن همه امكانات از پاي در آورند. قرآن كريم در اين باره مي‌فرمايد:

{مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ} .( 16 )

«شما تصور نمي‌كرديد كه آن‌ ها از آنجا دفع شوند و خود آن‌ ها هم تصور مي‌كردند كه استحكامات و قلعه‌هاي آن‌ ها مانع شكستشان خواهد شد. پس خداوند از جايي بر آن‌ ها ضربه زد كه فكرش را نمي‌كردند. آري، خدا در دل آن‌ ها وحشت انداخت...»

ترس و وحشتي‌ كه پيروزي‌هاي برق آساي مسلمانان در مناطق مختلف، در دل‌هاي مشركين انداخته بود را، از همين آيه به راحتي مي‌توان فهميد. اما يهوديان سركش و بد عهد و كينه توز و نا آرام، هرگز از اين شكست‌ها درس نگرفتند. آن‌ ها شبانه روز در صدد توطئه بر ضدّ اسلام بودند. اغلب با يك گام عقب نشيني، در سنگري جديد موضع مي‌ گرفتند و به برنامه‌ريزي و هماهنگي جهت حمله به مدينه مشغول مي‌ شدند. سنگر خيبر، قلاع و استحكامات كم نظير، با امكانات گسترده و وسيع همراه با جنگجويان متعصب و زخم خورده! آنان حتي شرايط لازم براي پايداري در برابر لشكركشي‌هاي ايران و رومِ آن‌ روز را هم داشتند.

اگر حمايت‌هاي سياسي و رواني و اطلاعاتي بت‌پرستان قريش را به اين امكانات بيفزايم، موقعيت ممتاز خيبر را تا حدي به تصوير كشيده‌ايم، اما خداوند ارادة ديگري داشت. قرار خداوند بر اين بودكه يهود را زبون، ذليل و نابود سازد.

تسخير خيبر تقريباً تمامي حيله‌ها و نقشه‌ها و برنامه‌هاي براندازي يهود را بر هم ريخت و دسيسه‌هاي آن‌ ها را خنثي کرد و برنامه‌ ريزي‌هاي آن‌ ها را به‌ كلي برهم زد و عقيم گذاشت.

امضاي صلح «حديبيه» در ذي قعدة سال ششم هجري، تا حد زيادي مسلمانان را از ناحية مكه و مشركان قريش آسوده خاطر کرده بود. بنابراين، پيامبر با آسودگي بيشتر به دفع يهود پرداختند.

فتح خيبر در ماه رجب سال هفتم هجري، هرچند حادثة بسيار مهم و فوق‌ العاده بود اما به لحاظ سياسي، صلح حديبيه بسيار مهم‌تر و ارزنده‌تر محسوب مي‌شد؛ زيرا:

1. مهم‌ ترين و قوي‌ ترين و مركزي‌ترين مخالفان اسلام، بي‌طرفي اختيار كرده و از مخالفت بيهوده با اسلام دست كشيده بودند.

2. يهود، مؤثرترين متّحد استراتژيك خود را از دست داده بود.

3. عشاير و قبايل بت پرست كه متّحد بالقوه و بالفعل قريش بودند، راه خود را انتخاب کردند و به تدريج مسلمان شدند.

اين‌ ها اثرات صلح حديبيه در داخل جزيرة العرب بود. درعرصة خارجي نيز اين صلح اثرات بسيار مفيدي به همراه داشت؛ مانند:

الف) رومِ آن روز، كه با نا آرام كردن دائمي سرحدات و حدود كشور اسلامي آمادة رو در رويي با اسلام بود، مصلحت خود را در بيطرفي و توقف اقدامات نسنجيدة خود ديد.

ب) قدرت مثال زدني مشركان قريش و يهوديان، در دل آن‌ ها نيز ترس زيادي از قدرت اسلام انداخته بود. آن‌ ها پس از آن‌ كه قدرت توفندة اسلام را در آرام كردن مكه و شكست دادن يهوديان مشاهده كردند، براي دفاع در مقابل اسلام حالت آماده باش به خود گرفتند؛ يعني حالت تهاجمي آن‌ ها به حالت تدافعي تبديل شد. اين موضوع مسألة بسيار مهم و فوق العاده‌‌اي بود.

ج) تحوّل بسيار مهم ديگر اين‌ كه: پس از صلح حديبيه پيامبر اسلام، رسالت جهاني خود را اعلام کردند و با نوشتن نامه‌هاي متعدد به سران كشورهاي دور و نزديك و اعزام هيأت نمايندگي به ايران و روم و حبشه و مناطق ديگر، دعوت جهاني خود را آغاز کردند.

فتح خيبر، در اين روند سرعت ايجاد كرد و امور را بيشتر وفق مراد اسلام پيش برد. اکنون نمي‌خواهيم در بارة اين سؤال بحث كنيم‌ كه آيا صلح حديبيه موجب شكست زود هنگام يهوديان خيبر و تسخير قلعه‌هاي آنان شد و يا اين‌ كه ضعف و شكست‌هاي يهوديان بني قينقاع و بني نضير و نابودي يهوديان بني‌قريظه، مكيان را واداشت كه با پيامبر اسلام صلح‌ نامه امضا كنند؟

هرچه هست به نظر ما هر دو رويداد بر يكديگر اثرات غير قابل انكار داشت كه حاصل آن فراگير شدن اسلام در جزيرة العرب بود.

پيروزي‌ هاي برق آسا

رويدادهاي سال‌ هاي پنجم و ششم هجري تأثيرات زيادي بر جزيرة العرب گذاشت و ديگر هيچ شهر و قلعه و روستا و هيچ قبيله و عشيره‌اي نبود كه از اسلام و از موج هدايت‌گر توحيدي ـ كه از مدينه آغاز شده بود ـ سخن نگويد و اظهار علاقه براي شنيدن آخرين اخبار در مورد پيروزي‌هاي سپاه اسلام نکند. هر چند عرب جاهلي از وسايل خبررساني به شكل آن روز و آن سال‌ها كه در ايران و روم مرسوم بود، ‌بهره‌ اي نداشت، اما در انتشار اخبار مربوط به اسلام و مسلمانان يد طولايي داشت؛ يعني در آن سال‌ها، برابر اسناد تاريخي، هيچ حادثه‌اي در جزيرة العرب به مانند اخبار اسلام، تكان دهنده و توفنده نبود.

جنگ‌هاي طولاني ايران و روم نيز مسألة بسيار مهمي بود كه ميان دو قدرت مسلّط منطقه‌اي جريان داشت و خبرهاي آن جنگ هم بسيار موحش و تكان دهنده بود. هر روز خبرهاي تازه‌اي از جبهه‌ها مي‌رسيد. گاهي ايرانيان پيشروي مي‌كردند وزماني روميان دست به پيشروي در جبهه ايرانيان مي‌زدند. اين جنگ‌‌ها از سال 604 تا 628 ميلادي به مدت بيست و چهار سال به درازا انجاميد. طولاني شدن اين جنگ‌ها قدري ازحساسيت‌ آن مي‌كاست و اخبارآن را نيز كمرنگ مي‌كرد. سرانجام روميان توانستند قواي ايران ساساني را در سال 628 ميلادي شكست دهند. آن سال دقيقاً مقارن سال‌ ششم هجري وسال صلح‌نامة حديبيه بود؛( 17 ) يعني‌ قواي‌ اسلام درهمه‌ جا به برتري رسيده بود. حال شايد خشم و عصبانيت خسرو پرويز را بتوانيم از دريافت نامة پيامبر اسلام بفهميم. خسرو پرويز پادشاه فاسد و خودكامه و ستمكار ساساني‌ كه بر اثر بي‌كفايتي، نيروهايش از روميان شكست خورده بودند و وي به شدت ذليل و تحقير شده بود با دريافت نامة پيامبر اسلام بيشتر تحقير شد و از روي عصبانيت نامة پيامبر اسلام را پاره كرد. وقتي خبر حركت زشت خسرو پرويز به پيامبر رسيد، آن حضرت فرمودند: «اللّهُمّ مَزّقْ مُلْكَه».( 18 ) «خداوند! پادشاهي‌اش متلاشي ساز!»

نفرين پيامبر اثر گذاشت. طولي نكشيد كه «شيرويه» فرزند خسرو پرويز، كه پدرش را مسبّب شكست‌هاي سنگين از روميان مي‌‌دانست، شبانگاه به سراپردة وي راه يافت و از پايش در آورد؛ «فَمَزّقَ اللّهُ مُلْكَهُ وَمُلْكَ قَوْمِهِ».( 19 ) بگذريم.

نقل اين فرازهاي تاريخي، از قدرت رو به توسعة اسلام در سال‌ هاي پنجم و ششم هجري حكايت دارد؛ حركت و توسعه‌ اي كه هرگز متوقف نشد.

اهالي فدك چه كردند؟

با توجه به مقدماتي که آورديم، اهالي فدك از حوادثي كه پيرامون آن‌ ها مي‌گذشت آگاه مي‌شدند. فاصلة آن‌ ها تا خيبر فقط يك منزل راه بود. آن‌ ها تصميم گرفتند با پيامبر اسلام صلح كنند، که اين تصميم عاقلانه‌اي بود.

واقدي مي‌نويسد: «مُحيِّصه گويد: مردي از سران فدك كه به او «نون بن يوشع» مي‌گفتند، همراه تني چند از يهوديان با من آمدند و با رسول خدا صلح كردند تا خونهايشان محفوظ بماند. آن حضرت ايشان را از آن سرزمين تبعيد كند و تمام اموال خود را به پيامبر واگذارند و چنين شد. در پيشنهاد صلح چنين آمد که: نيمي از خاك فدك از يهوديان و نيمي از پيامبر خدا باشد و پيامبر اين پيشنهاد را پذيرفتند. اين مطلب از مطلب نخست صحيح‌تر است.» ( 20 )

«فدك قريه‌اي است در حجاز كه از آنجا تا مدينه دو روز راه است.( 21 ) وگويند سه بخش بوده است. هنگامي كه پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) ، خيبر و قلاع آن را فتح كرد، سه قلعه پايداري كردند و محاصرة آن‌ ها به دشواري گراييد و اهل فدك قاصدي نزد پيامبر خدا فرستادند

كه اموال و ميوه‌هاي خود را به نصف تقسيم و مصالحه نمايند. پيامبرخدا اين غنيمت جنگي را پذيرفت. در اين ناحيه چشمه‌ها و نخلستان‌ها بود.» ( 22 )

فدك متعلّق به پيامبر است

بنابراين، مزارع گستردة فدك از آنِ پيامبر شد. باز برابر نصّ قرآن كريم اگر سرزميني و يا اموالي بدون جنگ و لشكركشي به دست پيامبر اسلام بيفتد، تعلّق مطلق به پيامبر دارد. قرآن كريم مي‌فرمايد:

{وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلي رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلا رِكابٍ وَلكِنَّ اللَّه يسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلي مَنْ يَشاءُ وَاللَّهُ عَلي كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ} .( 23 )

«چيزي كه خداوند به رسولش از آن‌ ها داد، چيزي است كه براي به دست آوردن آن نتاختيد ولي خداوند پيامبرش را بر آن مسلّط كرد و خداوند بر تمامي كارها تواناست.»

تداوم فقر، با دور شدن علي (عليه السلام) از خلافت

با توجه به بررسي‌هاي اسناد و مدارك غير قابل انكار، مي‌ توان گفت: نتيجة در اختيار گرفتن و تصرف فدك از سوي خلفا، محروم كردن مردم از عوايد سرشار و در آمد هنگفت و نجومي آن گرديد. واضح بودكه نشستن بر مسند خلافت در جاي اميرالمؤمنين، علي بن ابي طالب كار ساده‌اي نيست؛ زيرا تنها 70 روز از ماجراي شورانگيز غديرخم كه در آن، پيامبر گرامي اسلام، علي بن ابي طالب (عليهما السلام) را به عنوان خليفه و جانشين بلافصل بعد از خود به مردم معرفي كردند، مي‌گذشت. ذهن‌ها همچنان آكنده و خاطره‌ها مشحون از رايحة دلكش ولايت و امامت بود. هنوز عطر دلپذير غدير به مشام مي‌رسيد و ترانة زيبا و شنيدني غدير، زيباترين سرود آزادگي و بالندگي تلقّي مي‌شد. قلب‌ها مملو بود از نسيم فرح بخش «اكمال دين» و روح‌ها با نشاط از پيام دلنواز «اتمام نعمت».

آري، اگر اهل بيت (عليهم السلام) خلافت را در اختيار داشتند، مردم را در مسير تعيين شده توسط پيامبر راهنمايي مي‌ کردند. مشكلات اعتقادي واقتصادي مردم حل مي‌ شد و اسلام به عنوان دين عزّت و عظمت و معنويت و زندگي، به دنياي پرظلم و جور حاكمان روم و ايرانِ آن روز معرفي مي‌ گرديد.

بيفزاييم بر اين مطلب که با طلوع اسلام، آفتاب امپراتوري‌هاي ايران و روم در شُرف غروب بود.

آثار زوال اين دو امپراتوري كه زماني بر بخش اعظم زمين حكومت مي‌كردند، در همه جا مشهود و محسوس بود. عدم تعرض اين دو قدرت مسلّط منطقه‌اي به عاصمة اسلام، يكي از دلايل اين مدعاست.

اگر اميرالمؤمين (عليه السلام) زمام امور را به دست مي‌ گرفت، علاوه براين‌ كه ريشة شرك و كفر و نفاق براي هميشه مي‌ خشکيد و از جوامع بشري كَنده مي‌شد و مردم در مسير صلاح و فلاح طي طريق مي‌كردند، دنياي مردم نيز آباد و پر رونق و چشم‌گير و خدايي مي‌شد؛ يعني اشتغال و توسعه و توليد و عدالتخواهي، ضامن سعادت دنياي مردم مي‌گشت.

راستي که اگر اميرالمؤمنين (عليه السلام) به قدرت مي‌رسيد، مشكلات عديدة مردم به سرعت حل و رفع مي‌گرديد. اهل بيت همواره در جهت حلّ مشكلات اقتصادي مردم گام برمي‌داشتند و از اين جهت مشهور خاص وعام بودند؛ به‌ طوري‌ كه خداوند سبحان از اين روحية آسماني آنان تقدير نمود، آنجا كه فرمود:

{وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلي حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَلا شُكُوراً} .( 24 )

«غذا را در حالي كه خود به آن نياز دارند، به مسكين ويتيم و اسير مي‌بخشند. اين حركت را فقط و فقط به خاطر خدا انجام مي‌دهند و انتظار يك تشكّر ساده را هم ندارند.»

اهل بيت بهتر از هركس ديگر مي‌دانستند كه اگر مشكلات اقتصادي مردم حل شود، مردم با شوق و علاقة فراوان، به اسلام روي مي‌آورند و عاشقانه گِردِ شمع اسلام مي‌ چرخند. اين مهم را خداوند بزرگ بيان كرده، آنجا كه مي‌فرمايد:

{فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ}.( 25 )

«خداي كعبه را عبادت كنند؛ خدايي كه آن‌ ها را از گرسنگي رهانيد وبه آن‌ ها امنيت بخشيد.»

پروردگار نمي‌فرمايد به خدايي ايمان بياوريد كه به شما تعالي و بالندگي و عزّت و كرامت داد، بلكه مي‌فرمايد: گرسنگيِ شما را برطرف ساخت. پس گرسنگي و فقر عامل اصلي همة نابساماني‌ها؛ از جمله بي‌ديني و قانون‌ گريزي است بلكه معيشت مناسب و اقتصاد قابل قبول، موجب گرايش مردم مسلمان به دين و رعايت ملاحظات ديني خواهد شد. اين موضوع بسيار مهم است.

اگر اميرالمؤمنين بعد از پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) عهده‌دار امور مي‌شدند، كارها وفق مراد خدا وپيامبر پيش مي‌رفت و امور سامان مي‌گرفت ونارسايي‌ها با برنامه‌ريزي‌هاي علي (عليه السلام) مرتفع مي‌گشت؛ زيرا امام اميرالمؤمنين (عليه السلام) اهل برنامه‌ ريزي بودند. بهترين سند براي اثبات اين ادعا، نهج البلاغه است.

بخشي از برنامه‌هاي اميرالمؤمنين براي حكومت، كه از فرمان تاريخي به مالك اشتر گرفته‌ايم، به شرح زير است:

1. ايجاد اشتغال در جهت افزايش توليد و قطع وابستگي و كاهش واردات و افزايش صادرات.

2. عمران شهرها و روستاها در راستاي تقويت توليد و كم‌كردن جاذبة شهرنشيني.

3. ترميم راه‌هاي موجود و ايجاد راه‌هاي جديد وتوسعة آن‌ ها و ايجاد كاروانسراها و چاپارخانه‌ها به منظور تقويت ارتباطات سهل‌تر شهرها و روستاها با مركز.

4. توسعة تجارت جهت تشويق توليد و صادرات و تحكيم قدرت اقتصادي بخش خصوصي.

5. ايجاد كارگاه‌هاي توليدي جهت توليد سلاح‌هاي سبك و نيمه سبك.

6. توليد انبوه اسب‌هاي رونده و قوي در مسير تقويت نيروهاي رزمي و آمادگي دايمي.

7. تعليم و تدريب و آموزش نظامي با تشكيل كلاس‌هاي آموزش تئوري و آموزشگاه‌ها و دانشكده‌هاي فرماندهي و ستاد جهت آموزش فرماندهان ارشد نظامي.

8 . تأسيس دانشگاه‌ها و دانشكده‌ها و پژوهشكده‌هاي مختلف در جهت فناوري علمي در زمينه‌هاي مختلف.

9. تأسيس مدارس در اقصي نقاط كشور درجهت سوادآموزي عمومي و پايان دادن به بي‌ سوادي.

10. توسعة كشاورزي و دامداري در جهت توليد انبوه محصولات كشاورزي و دامي به منظور خود كفايي و نيل به صادرات.

11. اعزام هيأت‌هاي فرهنگي و تبليغي به كشورهاي دور و نزديك، همراه با پيام در جهت معرفي اسلام به مردم تشنة عدالت.

12. رفع بيماري با تأسيس بيمارستان در نقاط مختلف كشور و ترويج بهداشت عمومي.

13. تخصيص زكات در سير الهي، در جهت فقرزدايي و ايجاد تمايل در غير مسلمانان براي پذيرش اسلام.

14. كمك درجهت ساخت مساجد در نقاط مختلف و تشويق مردم در اين راه.

15. ساخت برج و باور در مرزها و ايجاد پادگان‌ها در نقاط مرزي و انجام گشت دائم در پاسداري از مرزها به منظور حفاظت دائمي از تماميت ارضي و برگزاري مانورهاي مرتب در جهت آمادگي دفاعي دائمي و ايجاد ترس در دل دشمن.

16. ايجاد كلاس‌هاي آموزش قضاوت، در تكميل برنامة نيل به عدالت اجتماعي.

17. رسيدگي به‌ امور اقليت‌هاي مذهبي وتوجه به رفاه آن‌ ها در راستاي گرايش آن‌ ها به اسلام.

18. تشويق دائمي مردم به كار و تلاش و توليد، با ايجاد زمينه‌هاي آن و تقويت توليد.

19. ايجاد يك سازمان نيرومند اطلاعات مردمي در جهت كشف توطئه‌ هاي خارجي و خنثي كردن اقدامات خرابكارانه و شناسايي عوامل داخلي آن‌ ها.

20. بها دادن به علما و دانشمندان و علم، با احترام به آن‌ ها و ارتباط پيوسته با ايشان و تشويق و تقويت آنان در نشر آثار علمي و دانش جامعه.

21. ارتباط با كشورها و قدرت‌ها و انعقاد قرار داد صلح و عدم تجاوز و در عين حال آمادگي كامل و زير نظر داشتن دشمن و عدم اعتماد به او.

«وَ لَكِنِ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَاتَّهِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّن‏».( 26 )

«زنهار! زنهار از دشمن خود پس از آشتي بپرهيز، چه بسا دشمن به تو روي آورده تا غافلت كند وآنگاه ضربه‌ ات زند. پس دور انديش باش و به دشمن، زياد خوش بين مباش.»

22. بازرسي دائمي و محترمانه از مقدمات و مأموران در مناطق دور و نزديك كه مردم گريز نشوند و به رفاه و خود محوري مبتلا نگردند و خود را از مردم خود بالاتر نپندارند.

23. توجه به عوامل ماليات و خراج كه ظلم نكنند. گرفتن ماليات به منظور رفاه عمومي و حل مشكلات عامه است. نكند با شعار رفاه مردم، مردم آزاري شود.

24. به تودة مردم بهاي ويژه داده شود. مأموران و مقامات بايد در عمل به آن‌ ها بينديشند و به آن‌ ها گرايش داشته باشند. مردم محبوب خدا ورسول و مطلوب‌ آنانند.

«إِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَجِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صِغْوُكَ لَهُمْ وَمَيْلُكَ مَعَهُم».( 27 )

«همانا آنان كه دين را پشتيبانند و موجب انبوهي مسلمانان و آمادة پيكار با دشمنان عامة مردم‌ اند، پس بايد گرايش تو به آنان باشد و ميلت به سوي ايشان.»

كارگزاران، مسؤولان ومقامات بايد همواره به مردمي بها دهندكه سهم بيشتري در تقويتِ دين‌باوري و امنيت شهرها و مرزها دارند؛ همان‌ هايي‌ كه هر وقت نيازي بوده، سريع‌تر وصادق‌ تر و بي‌ادعاتر از ديگران به‌ صحنه آمده‌اند و ازخودگذشتگي‌ها داشته‌‌اند و دارند.

اين‌ ها بخش‌هايي از استراتژي امام اميرالمؤمنين علي بن ابي‌ طالب به عنوان جانشين پيامبر در ادارة جامعه بود.

در آمد سرشاري كه به تدريج به دست مسلمانان افتاد، بقدري فراوان بود كه اگر زمامداري مانند اميرالمؤمنين در عرصه بودند، تمامي مشكلات اقتصادي مردم وفقر فزايندة آن‌ ها حل مي‌شد.

در مورد استفاده از درآمد سرشار مسلمانان و غنيمت‌هاي فراواني كه پس از تسخير تيسفون نصيب شد كافي است به يك سند اشاره كنيم:

مسلمانان پس ازآن‌ كه كاخ خسرو پرويز را تسخير کردند، فرش بسيار نفيسي را كه در تالار «بهارستان» پهن شده و تار و پودش از طلا بود، يافتند و آن را به مدينه آوردند. اين فرش را قطعه قطعه نموده و بين اصحاب تقسيم كردند. سهم اميرالمؤمنين، علي بن ابي‌ طالب از آن فرش چيزي حدود يك كف دست بود. حضرت آن را به قيمت30 هزار درهم فروختند؛ يعني چيزي حدود 60 هزار تومان و آن را ميان فقرا تقسيم كردند.

راستي اگر تمام آن فرش به دست علي مي‌رسيد، ايشان چند فقير و مسكين را مي‌توانستند از فقر نجات دهند؟ و اگر تمامي خزائن ساسانيان، كه نصيب سپاه اسلام شد، در اختيار آن حضرت قرار مي‌گرفت چه اتفاقي مي‌افتاد؟! به يقين مسلمانان از فقر و نداري رهايي مي يافتند.

بيهقي مي‌نويسد: درزمان خلافت عثمان، فدك در اختيار مروان‌ بن حكم قرار گرفت (همان كسي‌ كه همراه پدرش، به دليل نفاق وحشتناكشان، به دستور پيامبر از مدينه تبعيد شدند).( 28 )

معاويه در زمان سلطنت خود ثلث فدك را به مروان بن حكم داد و ثلث ديگر را به عمربن عثمان و ثلث سوم آن را به پسرش يزيد. اين تقسيم بعد از شهادت امام حسن بن علي (عليهما السلام) صورت گرفت.( 29 )

معاويه تنها يک سوم فدك را به مروان داد و بقيه را از وي پس گرفت. درآمد سرشار فدك از اين فراز تاريخي مشخص مي‌شود.

هنگامي‌ كه عمربن عبدالعزيز به خلافت رسيد خطبه‌اي ايرادكرد وگفت: فدك از اموالي بودكه خداوند به رسول خويش بخشيد. مسلمان‌ها در راه دستيابي به فدك هيچگونه جنگي نكردند وكوشش نداشتند. فاطمه (عليها السلام) آن‌ را از پيامبر درخواست كرد... .

معاويه كه به حكومت رسيد آن را به مروان بن حكم بخشيد و مروان به پدرم و به عبدالملك داد و بعد به من و وليد و سليمان رسيد. وليد كه به حكومت رسيد، از او خواستم سهم خود از فدك را به من ببخشد و هم‌ چنين از سليمان خواستم كه سهمش را به من دهد. آن دو با درخواست من موافقت كردند و سهم خود را واگذار كردند و من ديگر اموالي كه دارم بيش از اين مال دوست مي‌دارم لذا آن را به همان موردي كه در اصل بود واگذار كردم.( 30 )

در دوران حكومت عمر بن عبدالعزيز فدك در دست فرزندان حضرت زهرا بود و بعد كه يزيد بن عبدالملك به حكومت رسيد از آنان گرفت و تا پايان خلافت بني اميه بين بني مروان دست به دست مي‌گشت.

هنگامي‌ كه سفّاح مؤسس سلسلة بني عباس به قدرت رسيد، آن را به عبدالله بن حسن بن علي بن امير المؤمنين برگردانيد.

بعدها كه منصور دوانيقي به قدرت رسيد، فدك را از فرزندان امام حسن پس گرفت. مهدي پسر منصور عباسي فدك را به فرزندان حضرت فاطمه برگردانيد.

موسي بن مهدي برادرش كه در خشونت مشهور بود، فدك را از فرزندان حضرت زهرا پس گرفت. مأمون در سال210 هجري پس از اين‌ كه حكومتش مستقر و بلامنازع شد، فدك را به فرزندان حضرت زهرا برگرداند.

سرانجام پس از به قدرت رسيدن متوكّل، دشمن خونخوار اهل بيت؛ همان عنصر پليدي كه فرمان داد قبر مطهّر ابا عبدالله الحسين را تخريب كنند، وقتي متوجه شد كه سادات و كودكان بني هاشم در ايام حج، خرماي فدك را ميان حجاج تقسيم مي‌كنند واين امر موجب تقويت ومحبوبيت آن‌ ها شده‌ است، دستور داد تمامي نخل‌هاي فدك را قطع كنند و چنين شد.

در اين تبادل فدك ميان خلفا و فرزندان حضرت زهرا، دو نكتة بسيار مهم وجود دارد:

1. بسياري از خلفا نظر خليفة اول و دوم را كه مي‌گفتند: پيامبر ارث نگذاشته و هر چه از ايشان برجاي مانده صدقه است، قبول نداشتند. بازگرداندن فدك به فرزندان حضرت زهرا درحقيقت رد حديثي است‌ كه ابوبكر به‌ پيامبر نسبت‌ داده است.

2. در تمامي مواردي كه خلفا فدك را به ذراري حضرت فاطمة زهرا پس دادند، هرگز به هيچ‌ يك از ائمة اطهار تحويل نشد. در بازگرداندن فدك هرگز وارث حقيقي حضرت زهرا كه امامان معصوم بودند، مورد توجه قرار نگرفتند؛ يعني بازگرداندن فدك را هم نوعي كار سياسي مي‌توان محسوب كرد.

دليل ناراحتي‌ ها و مخالفت‌ هاي حضرت زهرا و امام علي (عليهما السلام)

اکنون با زبان وشيوة ديگري رفتار تصرف کنندگان فدک را مورد تجزيه و تحليل قرار مي‌دهيم تا به علل رنج‌ها و ناراحتي‌ هاي حضرت زهرا پي ببريم و از انگيزه‌هاي مخالفت غير قابل انعطاف علي بن ابي‌ طالب و و اهل بيت و به تبع آن‌ ها شيعه آگاه شويم.

1ـ دليل بر عهدة مدّعي است

در قضاي اسلامي، قانوني محكم و زيبا وجود دارد كه همواره در قضاوت‌ها مورد توجه قرار مي‌ گرفته است. اتفاقاً اين حكم در قضاوت‌هاي كشورهاي غربي نيز آمده است و آن، موضوع «ارائة دليل از سوي مدعي» است؛ يعني اگر كسي ادعايي بر چيزي و يا بركسي دارد بايد دليل بياورد. «البينـة علي المدّعي و اليمين علي المدّعي عليه».

با توجه به اين اصل معقول و اسلامي، وقتي حکومت دربارة فدك با حضرت زهرا چالش پيدا کرد و ادعا نمودكه فدك متعلّق به حضرت زهرا نيست، بايد براي ادعاي خود دليل بياورد نه آن‌ كه از آن حضرت مطالبة دليل و شاهد كند.

خليفة اول پس از استقرار در مسند خلافت، با نظر خليفة دوم، مزرعة گستردة فدك را، كه پيامبر به حضرت زهرا بخشيده بود، تصرف كرد و كارگزاران حضرت فاطمه را از آن اراضي اخراج نمود. وي پس از آن‌ كه با اعتراض شديد حضرت فاطمه مواجه شد، گفت: اگر ادعا داري كه فدك تعلّق به شما دارد شاهد بياور. در حالي که او خود مدّعي فدك شده بود بايد بينّه و دليل اقامه مي‌ کرد. چون فدك در دست حضرت زهرا بود و مدعي خودش بود که بايد دليل مي‌‌آورد. حتي علي (عليه السلام) پس از اين رويداد، نزد ابوبكر رفتند و ضمن اعتراض به وي، حكم قضاي اسلامي را براي ايشان تشريح كرد، اما او نپذيرف و عمرگفت: ما در مقابل حجّت و دليل تو تواني نداريم كه استدلال كنيم ولي بايد فاطمه دليل بياورد كه فدك ملك اوست و تا دليل ارائه نكند از وي نخواهيم پذيرفت.

روايات اسلامي‌ كه فريقين؛ اعم از شيعه وسني نقل‌ كرده‌اند و آن‌ ها بر ارائة دليل از سوي مدعي حكايت دارد، به صورت محكم مالکيت فدك بر حضرت زهرا را اثبات مي‌ کند.

نكتة مهم ديگركه در اينجا بايد به آن توجه كرد، اين‌ كه ارائة دليل و بيّنه در جايي مطرح مي‌شود كه موضوع مجهول بوده و نياز به اثبات داشته باشد؛ يعني ارائة دليل در جايي طرح مي‌شود كه يا مدّعي‌ عليه مشكوك باشد و يا موضوع غير روشن و نامفهوم و در يك جمله نياز به اثبات و استدلال داشته باشد. وقتي فدك در دست حضرت زهراست و حضرت زهرا بنا به قول صريح خداوند، مُطهّر و به دور از هر گونه «رِجس» هستند و هرگز ادعاي خلافي نمي‌كنند، چگونه است كه حکومت با اين همه دلايل روشن و آشكار، باز هم ادعاهاي حضرت زهرا را نمي‌پذيرد؟!

نکتة ديگر، اگر خليفة اول و دوم مدعي بودند که فدك ملك حضرت زهرا نيست و از حضرت زهرا شاهد و دليل مي‌ خواستند و حتي نظر «صديقّة طاهره» را به تنهايي كافي نمي‌دانستند، آن حضرت، شاهد كامل و محكم و مستدلّ و فوق العاده‌اي مانند علي بن ابي‌ طالب ارائه کردند؛ همان شخصيت برجسته و آسماني كه هرجا باشند، حق آنجاست كه پيامبر فرمودند: «عَلِي مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِي»؛( 31 ) «علي همواره با حق است و حق با علي است.»

بعضي از علما و محققان اهل تسنن، اين روايت بسيار معروف پيامبر اسلام دربارة اميرمؤمنان علي (عليه السلام) را به شكل‌ هاي ديگري نقل كرده‌اند؛ ازجمله گروهي گفته‌اند:

«عَلِي مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّي يَرِدَا عَلَي الْحَوْضَ».( 32 )

«علي با حق است و حق با علي است و هرگز از هم جدا نمي شوند تا روز قيامت در حوض (كوثر) بر من درآيند.»

اين حديث به قدري مشهور است كه فخر رازي مي‌گويد: هركس در دينش به علي‌ بن ابي‌ طالب اقتدا كند، بي‌گمان هدايت مي‌يابد و دليل آن، گفتة پيامبر است كه فرمود: «خدايا! حق را هميشه بر مدار او بگردان.» ( 33 )

مطالبات حضرت زهرا از خليفه

بسياري از محقّقان و مورّخان و تقريباً بيشتر آنان‌ که در تجزيه و تحليل حوادث صدر اسلام و به خصوص در مسائل پس از ارتحال پيامبر اسلام به بحث و بررسي پرداخته‌ اند، مطالبات گستردة حضرت زهرا از ابوبكر را به فدك منحصر كرده و از پرداختن به عمده‌ترين مسائل، تجاهل و يا غفلت كرده‌اند.

بايد توجه داشت كه حضرت زهرا علاوه بر فدک، سه موضوع مهم ديگر را هم از آنان مطالبه مي‌ کردند:

الف) جانشيني اميرمؤمنان‌ كه پيامبربارها مطرح‌ كرده بودند وبرآن اصرار داشتند.

ب) اموال پيامبر اسلام كه در مدينه بود و از سوي حکومت تصرف گرديد.

ج) باقي‌ ماندة خمس خيبر، كه خليفة اول و دوم از پرداختن آن‌ ها به حضرت زهرا خودداري كردند.

ابن ابي الحديد معتزلي مي‌نويسد: ابوبكر حاضر نشد چيزي به فاطمه بدهد. حضرت زهرا بدين جهت ناراحت شد و از او دوري گزيد و تا هنگام وفات با او تكلّم نكرد.

ادامة جدال حضرت زهرا با خليفة اول

همانگونه كه اشاره شد، ابوبكر پس از استقرار بر مسند خلافت، نه تنها فدك را كه اموال منقول و غير منقول پيامبر را ضبط کرد و حضرت زهرا را كه وارث پيامبر بود، از تصرف در آن اموال منع نمود. قرائن حاکي از آن است كه با اين اقدام، حضرت زهرا از ما ترك پدر محروم گرديد؛ به‌ طوري كه در ادارة امور عادي منزل هم دچار عسرت و مشكل بسيار شديد شدند. چيزي كه متأسفانه از قلم بسياري از مورّخان و محقّقان افتاده است.

ابن ابي الحديد مي‌‌نويسد: «حضرت زهرا به ابوبكر پيغام داد: آيا تو وارث رسول پيامبري يا اهل او؟ ابوبكر پاسخ داد: اهلش. حضرت زهرا فرمود: پس سهم رسول خدا از غنايم چه شد؟ ابوبكر گفت: من از پدرت شنيدم كه فرمود: خداوند براي پيغمبرش طعمه‌اي قرار داد. آنگاه كه او را قبض روح نمود آن مال را براي خليفه‌اش قرار داد. من خليفة پدر تو هستم. پس بايد آن اموال را به مسلمانان برگردانم.» ( 34 )

ابوبكر مطالبة خمس دختر پيامبر را اينگونه پاسخ مي‌دهد. روشن است که با چنين پاسخي، راه هرگونه بحث و استدلال بسته مي‌ شود. خواست حضرت زهرا خمس بود كه تعلّق به پيامبر و حضرت زهرا داشت ولي ابوبكر به حاشيه مي‌رفت و از متن فاصله مي‌گرفت.

2ـ نفي ميراث پيامبر

يكي از دلايل مدعيان خلافت و فدك، جعل حديثي از قول پيامبر بود. وقتي حضرت زهرا با مراجعه به ابوبكر پرسيدند: چرا شما كارگزاران مرا از ملك شخصي‌ام (فدك) اخراج كرده‌ايد و آن را به تصرّف خود در آورده‌ايد؟ ابوبكر گفت: از پيامبر شنيدم كه گفت: «نَحْنُ مَعَاشِرَ اْلأَنْبِيَاءِ لاَ نُورِثُ»؛( 35 ) «ما پيامبران ميراثي باقي نمي‌گذاريم.»

عمر مي‌گويد: ابوبكر اين جمله را از قول پيامبر نقل كرد و سوگند ياد نمود كه ابوبکر راستگوست.( 36 )

اولاً: بايد پرسيد: چگونه است‌ موضوع به اين مهمي را، ديگران نشنيدند و تنها خليفة اول شنيد؟

ثانياً: چگونه مي‌ شود پيامبر دستوري خلاف قرآن كريم در مورد نفي ارثِ پيامبران صادر كنند! مگر نه اين است که خداوند متعال در كتاب آسماني خود، آياتي بر ارث گذاشتن پيامبران و قانون ارث اسلامي، آورده است؟

ثالثاً: شما که چنين مطلبي از پيامبر نقل مي‌ کنيد و برآن اصرار مي ورزيد، چگونه است كه از حضرت زهرا دليل مي‌خواهيد؟

مطلب به قدر كافي روشن است و نقل عباراتي از اين دست، همانگونه كه گفتيم با شرع و عقل منافات دارد. قرآن كريم در سورة مريم در مورد ارث گذاشتن زكريّا مي‌فرمايد:

{إِذْ نادي رَبَّهُ نِداءً خَفِيًّا \* قالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً وَلَمْ أَكُنْ بِدُعائِكَ رَبِّ شَقِيًّا \* وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوالِيَ مِنْ وَرائِي وَكانَتِ امْرَأَتِي عاقِراً فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا}.( 37 )

«...درآن هنگام كه زكريا از نداشتن فرزند سخت ناراحت بود، پروردگارش را در خلوتگاه عبادت خواند و گفت: پروردگارا! پير شده‌ ام و استخوان‌هايم سست گشته و برف پيري بر سرم نشسته است. پروردگارا! من هرگز در دعاي خود از تو محروم و مأيوس نبوده‌ام و در هيچ امري مرا مأيوس نساخته‌اي. پروردگارا! من از خويشان خويش پس از خود بيمناكم، همسرم پير و نازاست. پروردگارا! تو براي من از خودم جانشيني عطا نماي. فرزندي عطا كن كه جانشين من شود. جانشيني كه وارث من و دودمان يعقوب باشد. سپس او را مورد توجه خود قرار ده و از وي راضي باش.»

آية فوق، موضوع وراثت زكرّياي پيامبر را به روشني بيان مي‌کند.

ازسوي ديگر، طبق مدارك تاريخي، کسي ادعاي خليفه را، مبني بر اين‌ كه پيامبر فرموده‌اند: «ما پيامبران ارث بر جاي نمي‌گذاريم!» تأييد نكرده است و تمام‌ آنان‌ كه ادعاي ارث نگذاشتن پيامبران را تأييد كرده‌اند، در واقع قول خليفه را تأييد كرده‌اند نه اين‌ كه خودشان از پيامبر شنيده‌ باشند.( 38 )

به عبارت ديگر، ادعاي خليفه در ارث نگذاشتن پيامبران و حمايت خليفة دوم و سوم از اين ادعا، رنگ و بوي سياسي داشته نه اعتقادي. جالب‌تر اين‌ که در دوران خليفة دوم، وقتي قاضي القضات «عبدالجبار» به دنبال مشروعيت بخشيدن به آن بود، غير از عمر و عثمان و مالك بن اوس بن حَدَثان، هيچ‌ کس؛ اعم از مهاجر و انصار، ادعاي ارث نگذاشتن پيامبران را تأييد نكردند.( 39 ) خود خليفة دوم هم گفته است:

ابوبكر اين حديث را به من گفت و سوگند ياد كرد كه او راستگوست و از پيامبرخدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) شنيده است كه گفت: پيامبر ارث نمي‌گذارد. ميراث او در ميان فقرا و مساكين است.( 40 )

مقصود از نقل اين حديث، شهادت و گواهي عمر بر اين نكته است كه حديث را عمر از ابوبكر شنيده است نه از ديگران.( 41 )

بسياري ازمورّخان وعالمان اهل سنت ازعايشه روايت‌ كرده‌اند: هنگامي‌ كه پيامبرخدا رحلت کرد و در ميراث آن حضرت اختلاف كردند، در نزد هيچ كس در اين باره مطلبي نيافتند، تنها ابوبكر بود كه گفت: از پيامبر خدا شنيدم كه مي‌فرمود: «هر آنچه كه از ما گروه پيامبران بازمانده صدقه است.» ( 42 )

اظهارات عايشه و موضعگيري صريح او در اين مورد، نشانگر آن است كه ناقل اين سخن تنها خليفة اول بوده است؛ چنانكه ابن ابي الحديد هم چنين نظري دارد.

دانشمند ارزشمند سيدهاشم معروف الحسني مي‌نويسد: «مورّخان و محدثّان همگي بر اين موضوع اجماع دارند كه اين روايت تنها از ابوبكر رسيده و تنها منبع و مستند اوليه، اوست...».

چگونه ممكن است شخصي مانند پيامبر، چنان مسألة مهمي را مطرح كنند كه هم مخالفت صريح با قرآن و قول خدا داشته باشد و هم از دختر و از جانشين به حق خويش مخفي كنند؟! اصولاً رسم پيامبر اين بود وقتي مي‌خواستند مطلبي را كه جنبة تشريع و قانونگذاري داشت، طرح كنند، آن را در جمع مسلمانان و اصحاب مطرح مي‌کردند و گروه كثيري به ضبط آن مي‌ پرداختند... .

گمان نمي‌كنم كسي كه به خدا و رسول ايمان داشته باشد و با سبك و روشي كه پيامبر در تبليغ احكام الهي داشته، آشنا بوده و مقام حضرت زهرا (عليها السلام) و حضرت علي (عليه السلام) را در پيشگاه آن حضرت بداند و ترديد در نادرست بودن حديث کند.( 43 )

3ـ اداي سوگند

با توجه به اين‌ كه خليفه مدعي بود پيامبران ارث نمي‌ گذارند و دلايل حضرت زهرا را بر مالكيت فدك كافي نمي‌دانست، برابر رسم و عرف و شرع، بايد از حضرت زهرا بخواهد که براي اثبات ادعاي خود قسم ياد كند.

در قضاي اسلامي، در مواردي كه موضوع براي قاضي روشن نيست، قاضي از مدّعي مي‌خواهد كه سوگند ياد كند. پس از اداي سوگند، دادگاه مختومه مي‌شود و حكم به نفع مدّعي صادر مي‌ گردد. اما خليفه باز هم از چنين موضوعي خودداري نمود و از صدور حكم مانع گرديد.

4ـ تقاضا از مدّعي براي اداي سوگند توسط قاضي

وقتي در قضاوت‌ها، موضوع مبهم باشد و كار صدور حكمِ نهايي طولاني شود، راه ديگري وجود دارد كه قضات به آن تأسي مي‌‌كنند. در نزاع مفروض وقتي حضرت زهرا (عليها السلام) مدعي بودند كه پيامبر فدك را به ايشان بخشيدند و خليفه منكر چنين ادعايي بود، قاضي موظف است به مدّعي تذكر دهد كه چون شهود تو ناقص است، حق داري از منكر (خليفة اول) مطالبة قسم كني. بنابراين، بايد خليفه به حضرت زهرا تذكر مي‌داد كه چون دلايل شما كافي نيست، اگر ميل داري من كه منكر هستم حاضرم قسم ياد كنم. ليكن خليفه به اين قانون قضا عمل نکرد و به مجرد نقص شهود، نزاع را مختومه اعلام كرد.( 44 ) و رأي را بر ضدّ ايشان صادر نمود.

5 ـ قاضي منكر

خليفه در قضية فدك، خود در موضع قاضي نشست و منكر تفويض و بخشش فدك به دختر پيامبر شد و قضاوت در چنين مسألة مهمي را، خود به عهده گرفت! و خود قاضي و حاكم و شاكي و مدعي شد!

در قضاي اسلامي، اگر شخصي برچيزي ادعايي داشته باشد ومنكر آن را انكار ‌كند، بايد موضوع به شخص ثالث بي‌ طرف، به عنوان قاضي ارجاع گردد و قاضي پس از بررسيِ ادعاي مدعي و اظهارات منكر و با توجه به قوانين و قرائن، به موضوع رسيدگي كند و رأي نهايي را صادر نمايد. اما در موضوع فدك، شرايط به‌ گونة ديگري رقم خورد؛ يعني خليفه كه منكر بخشش فدك توسط پيامبر به حضرت زهرا بود، خود به عنوان قاضي اظهارات مدعِي را رد كرد و حكم بر «صحت انكار» خود داد. چيزي كه كاملاً جديد بود و بعدها اين روش مورد سوء استفادة خلفاي جور شد.

در حالي در تاريخ مي‌ خوانيم، روزي عربي در دوران اقتدار پيامبرخدا، بر شتر ايشان ادعايي داشت و حضرت انكار كردند. به دستور پيامبر داوري در اين مورد به شخص ثالث ارجاع گرديد. در زمان خلافت ظاهري علي بن ابي‌ طالب (عليه السلام) نيز روزي عربي در زره آن حضرت ادعا كرد و ايشان منكر شدند. قاضيِ محكمه، شاكي و متهم را احضار کرد. اين قضاوت در تاريخ اسلام بسيار مشهور و از افتخارات اسلام و تشيّع است. حضرت هم با كمال تواضع و وقار در محكمه حاضر شدند و حتي به قاضي محكمه كه به ايشان احترام ويژه گذاشتند، تذكر دادند. اتفاقاً در هر دو موضوع و در هر دو محكمه، رأي به صداقت پيامبر و اميرالمؤمنين (عليهما السلام) صادر شد.

6 ـ ضرورت پايبندي به روش پيامبر

پيامبر عالي‌ قدر اسلام كه ظهور محبّت، عنايت، عواطف و رحمت خداوند بودند، در بسياري از موارد لطف‌هاي بي‌حد و فراواني نسبت به افراد مختلف داشتند كه در تاريخ اسلام ثبت و ضبط است. عفو مردم گستاخ و بت‌پرست و خونخوار مكه دليل اين عواطف بود. پيامبر افراد زيادي را كه مرتكب اشتباه و يا اسائة ادب نسبت به ايشان مي‌شدند، عفو مي‌كردند. برخورد صميمانة ايشان حتي با مخالفين خود و حتي بخشش اموال منقول و غير منقول به اصحاب و ديگر موارد در تاريخ ثبت است.

پيامبرخدا بخش‌هايي از زمين‌هاي يهوديان بني نضير را به ابوبكر وعبدالرحمان ابن عوف و ابو دجاجه واگذار كردند.( 45 ) هيچ‌ كس هم ادعايي نكرد و اعتراضي نداشت. اين زمين‌ها پس از ارتحال پيامبر در دست آن‌ ها ماند و خليفه حرفي در آن اموال نداشت.

پيامبر همچنين قوارة قابل ملاحظه‌اي از زمين‌هاي بني‌نضير را با درخت‌هايش به زبير بن عوام واگذار نمودند.( 46 )

مؤلف فتوح البلدان مي‌نويسد: پيامبرخدا يك قطعه زمين را كه داراي كوه و معدن بود، به بلال و چهار قطعه زمين را به علي بن ابي‌ طالب واگذار كردند.( 47 )

خوب بود خليفه كه در جاي پيامبر نشسته و خود را براي چنين مقامي محق‌تر از ديگران مي‌دانست، به شيوة پيامبر عمل مي‌كرد و در ماجراي فدك، به فرض اگر دلايل حضرت زهرا در مالكيت بر فدك كافي نبود، فدك را به عنوان صاحب قدرت و زمامدار امور مسلمانان، به آن حضرت واگذار مي‌كرد.

7ـ پشيمانيِ احساسي نه اساسي

خليفة اول پس از تصرف فدك و آزرده خاطر شدن دختر بزرگوار پيامبر از اين ماجرا، از کار خود پشيمان و از عاقبت خويش نگران شد.

ابن قتيبة دينوري موضوع مهمي را در پشيماني خليفة اول و دوم نقل كرده است. اين گفته را براي تأييد مطلب خود مي‌ آوريم:

«...عمر به ابوبكر گفت بيا برويم نزد فاطمه، چون ما او را به خشم آورده‌ايم. با يكديگر به منزل حضرت زهرا رفتند و اجازه خواستند كه بر آن حضرت وارد شوند. حضرت اجازه نداد. نزد حضرت علي رفتند و با او صحبت كردند. آن حضرت آن دو را به حضور فاطمه برد. هنگامي كه روبه‌ روي آن حضرت نشستند، حضرت زهرا روي خود را به طرف ديوار برگرداند. آنان به آن حضرت سلام كردند. حضرت پاسخ سلام نداد. ابوبكر لب به سخن گشوده، گفت:

اي حبيبة پيامبرخدا، به خدا سوگندكه خويشاوندان رسول الله از خويشاوندان خودم نزد من محبوب‌تر مي‌باشند و تو در نزد من از عايشه دخترم محبوب‌تري. دوست مي‌داشتم كه روز رحلت پدرت من نيز از دنيا مي‌رفتم و بعد از او، در اين دنيا نمي‌ بودم. آيا شما مرا چنين آدمي مي‌بينيد كه با آن‌ كه عارف به حق شما هستم و فضيلت و شرافت تو را به خوبي مي‌دانم، در عين حال حق تو را بگيرم و از ميراث پيامبر خدا مانع شوم...؟

حضرت زهرا فرمود: آيا شما خود اين چنين مي‌بينيد كه اگر من حديثي را از پيامبرخدا برايتان نقل كنم كه شما با آن حديث آشنا باشيد به آن عمل خواهيد كرد؟

گفتند: آري. فرمود: شما را به خدا سوگند مي‌دهم آيا از پيامبرخدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) نشنيده‌ايد كه مي‌فرمود: «خشنودي فاطمه خشنودي من و خشم فاطمه موجب خشم و غضب من است. هر كس فاطمه دخترم را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر كس فاطمه را خشنود و راضي سازد مرا خشنود و راضي ساخته است و هر كس فاطمه را به خشم در‌آورد مرا به خشم در آورده است؟»

گفتند: آري، اين حديث را از رسول خدا شنيده‌ايم.

فرمود: پس من، خداوند و فرشتگانش را شاهد و گواه مي‌گيرم كه شما مرا به خشم در آورده و راضي نساختيد و هرگاه پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) را ملاقات كردم از شما به او شكايت خواهم كرد.

ابوبكر گفت: من از خشم و غضب آن حضرت و از خشم و غضب تو، اي فاطمه به خداوند پناه مي‌برم و شروع به گريه كرد و چنان مي‌گريست كه نزديك بود جانش به در رود. در آن لحظه حضرت زهرا فرمود: به خدا سوگند، به دنبال هر نمازي كه مي‌خوانم تو را نفرين مي‌كنم.» ( 48 )

شواهد و قرائن نشان مي‌ دهد خليفة اول از رنجاندن حضرت زهرا پشيمان بود اما هيچ‌ گونه اقدامي كه موجب جبران شود انجام نداد؛ يعني پشيماني وي نه اساسي كه احساسي و عاطفي بود.

8 ـ کفايت شهادت اميرالمؤمنين بر رسالت پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم )

مقام و منزلت علي (عليه السلام) به قدري برجسته و عظيم و در نزد خداوند به اندازه‌اي مقرّب و محبوب‌ اند كه پروردگار سبحان شهادت ايشان را به تنهايي بر نبوّت پيامبر كافي مي‌داند. آنجا كه مي‌فرمايد:

{وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفي بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ}.( 49 )

«كافران مي‌گويند تو پيامبر نيستي. به آن‌ ها بگو شهادت خداوند و كسي كه داراي علم كتاب است، بر نبوت من كافي است.»

علما و مفسّران شيعه و بسياري از اهل تسنن، با نقل حديثي از پيامبر اسلام معتقدند كه صاحب علم كتاب، كه شهادتش بر رسالت پيامبر كافي است، اميرالمؤمنين است. خلفا بايد شهادت اميرالمؤمنين را بر ادعاي حضرت زهرا مي‌پذيرفتند و از او شاهد ديگري نمي‌ خواستند.

خُزيمة بن ثابت (ذو الشهادتين)

مرد عربي در مورد ناقة پيامبر ادعايي كرد و اظهار داشت كه اين ناقه (شتر ماده) متعلق به اوست. پيامبر فرمودند: اين شتر، تعلّق به من دارد؛ زيرا قبلاً پول آن را به تو داده‌ام. مرد عرب از پيامبر پرسيد: آيا شما بر اين حرف خود شاهد داريد؟ شخصي به نام «خزيمة بن ثابت» اظهار داشت که من گواهي مي‌دهم اين شتر تعلّق به پيامبر دارد. پيامبر از خزيمه پرسيدند: تو ازکجا به چنين يقيني رسيده‌اي؟ خزيمه گفت: چون من به رسالت شما يقين دارم به ادعاي شما در مالکيت شتر هم يقين دارم. حضرت پيامبر استدلال خزيمه را پذيرفتند و فرمودند: من شهادت تو را به تنهايي کافي و نافذ مي‌دانم و به منزلة دو شهادت قرار مي‌دهم. سپس به ماجرا خاتمه دادند. از آن روز خزيمه به «ذوالشهادتين» شهرت يافت.( 50 )

وقتي شهادت و گواهي شخصي مانند خزيمه، به منزلة دو شهادت حساب مي‌شود، آيا خليفه نبايد شهادت اميرمؤمنان را که به تنهايي بر رسالت پيامبر از منظر خداوند کفايت مي‌کرد بپذيرند؟

9ـ تضاد و تناقض

مورّخان مي‌نويسند: وقتي حضرت زهرا با استدلال محکم و قوي در مورد فدک بحث کردند، ابوبکر سند و قباله‌ اي بر مالکيت حضرت زهرا بر فدک نوشت و امضا کرد و به وي تقديم کرد. وقتي حضرت زهرا از خانة ابوبکر با سند مذکور مراجعت مي‌کرد، خليفة دوم ايشان را ديد و ماجرا را پرسيد. فاطمه (عليها السلام) موضوع را گفت و سند را نيز به وي نشان داد. امّا خليفه سند را گرفت و پاره کرد.( 51 ) اما خود وي پس از رسيدن به خلافت، فدک را به ورثة پيامبرخدا واگذار کرد.( 52 )

اکنون در اينجا پرسشي پيش مي‌ آيد و آن اين که:

اگر پيامبران ارث نمي‌گذارند، پس دادن سند فدک به حضرت زهرا براي چيست؟ و اگر در نظر خليفة دوم، بايد درآمد فدک در مسائل عمومي هزينه شود، چرا خودِ وي نسبت به واگذاري آن به ورثة پيامبر اقدام کرد؟

اين نکته نيز جالب است که طبق مدارک اهل سنت، فدک به حضرت علي و عباس‌ بن عبدالمطّلب باز گردانده شد. اگر اين مطلب صحت دارد، مي‌ توان اين پرسش را طرح کرد که مگر عباس بن عبدالمطّلب وارث پيامبر بود؟! و مگر نه اين است که با بودن حضرت زهرا و پس از وي، با بودن فرزندان حضرت زهرا، ارث به طبقة دوم نمي‌رسد؟!

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

پي‌نوشت‌ها:

1. تاريخ يعقوبي، ج2، ص46

2. مغازي، ص544

3. مصباح المنير فيومي و بهجة قلب المصطفي ص55 و مجمع البحرين و معجم البلدان، ج6، ص342

4. مصباح المنير فيومي و بهجة قلب المصطفي، ص55 و مجمع البحرين و معجم البلدان، ج6، ص346 و سفينة البحار، ج2، ص 351

5. سفينة البحار، ج2، ص351

6. لغت نامه دهخدا، ج7، ص9417 و تفسير برهان، ج2، ص1099

7. لغت نامه دهخدا، ج7، ص10045

8. روزنامه جام جم چهارشنبه 9 ارديبهشت 83 ، ص4

9. روزنامه كيهان، سه شنبه دوم ديماه 1382ش. ص4

10. العدالة الاجتماعيه از سيد قطب، ص209

11. آية الله جعفر سبحاني، فروغ ابديت ج2، ص670

12. ميهمان آسماني، ص25

13. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج16، ص236

14. سيد محمد كاظم قزويني، فاطمة زهرا از ولادت تا شهادت، ص330

15. ينابيع المودّه، باب39، تفسير جلال الدين سيوطي، ج4 و شبهاي پيشاور، ص634

16. حشر (59) : 2

17. از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، ص124

18. فرازهايي ازتاريخ پيامبر اسلام، ص384

19. از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، ص125

20. شيخ فخر الدين طريحي، مجمع البحرين. نقل از بهجة قلب المصطفي، ص550

21. واقدي، ص 539

22. معجم البلدان، ج6، ص342

23. حشر (59) : 6

24. انسان (9) : 8 و9

25. قريش (106) : 5 ـ 3

26. سيّد جعفر شيهدي، ترجمة نهج البلاغه، ص338

27. همان، ص327

28. سنن بيهقي، ج6، ص301

29. فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفي، ص618

30. فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفي، ص 618

31. الامامة و السياسه، ج1، ص98 و شرح نهج البلاغه، ج18، ص24 و الفصول المختاره، ص221

32. تاريخ بغداد، ج14، ص321 و تاريخ دمشق و كفاية الأثر و الإستغاثه، ج2، ص63 و بحارالأنوار، ج36، ص286

33. تفسير فخر رازي، ج1، ص210، تمامي احاديث فوق از دانشمنامة اميرالمؤمنين، استاد محمدي ري شهري، ج2، صص225 و 226 نقل شده است.

34. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج16، ص219

35. شرح نهج البلاغه، ج16، ص227

36. مسند احمد بن حنبل، ج1، ص13

37. مريم (19) : 3 و 4

38. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج16، ص227

39. شرح نهج البلاغه، ج16، ص228

40. مسند احمد بن حنبل، ج1، ص13

41. فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفي، ص601

42. علامه مظفّر، دلائل الصدق، ج3، ص56

43. سيرة الائمه، ج1، ص120

44. آية الله ابراهيم اميني، بانوي نمونه اسلام، ص222

45. احمد بن يحيي بلاذري، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، ص31

46. فتوح البلدان، ص34

47. فتوح البلدان، ص27

48 . الامامة و السياسه ابن قتيبة دينوري (عالم مشهور سني قرن سوم متوفاي سال 276 هجري)، ج1، ص13

49. رعد (43): 43

50 . تلخيص الشافي، ج 3، ص 122،‌ فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفي، ص581

51 . سيرة حلبي، ج3‌، ص391

52 . عمده کتب اهل تسنن؛ مانند صحيح بخاري باب فرض الخمس، صص 5 و 10 و صحيح مسلم و سنن بيقهي، ج 6، ص299 و معجم البلدان، ج 6، ص343 و تفسير ابن کثير، ج5، ص288، اين مطلب را نقل کرده‌اند که عمر در دوران خلافت خود، فدک را به اميرالمؤمنين و به عباس بن عبدالمطلب باز گرداند.